



طلایه:

غروی محقق با تجربه و با دانش اسلامی است که هم دکترای فلسفه اسلامی از دانشگاه بیروت دارد و هم در فقه و حدیث و تاریخ متبحر است و حداقل در قیاس با اقران حوزوی خود چیزی کم ندارد؛ در این صورت، نورسیده و نوکیسه به کلی دور از واقعیت است. بگذریم که غروی از بیت علم و فقاہت است و این البته بر فضل او می‌افزاید.

کلیدواژه‌ها: آیه الله خامنه‌ای - دکتر غروی، حسن یوسفی اشکوری - خلافت - امامت - صلح الحسن - شیخ راضی آل یاسین - مقاله

آیت الله خامنه‌ای در سخنرانی دیروز (دوشنبه ۲۱ مهرماه ۹۳ / ۱۸ ذی الحجه ۱۴۳۵ هجری قمری) خود به مناسبت روز غدیر سخنانی ایراد کردند که متن کامل آن دیروز در «سایت رهبری» منتشر شده است. هرچند بخش‌هایی از این سخنان مبسوط، به لحاظ کلامی و به ویژه تاریخی، جای مناقشه و چون و چرای بسیار دارد؛ اما یک دعوی ایشان در این سخنرانی در من این انگیزه را ایجاد کرد که چند خطی در مقام حاشیه‌ای بر متن بنگارم. مدعای ایشان این است:

«... اصل حادثه [رخداد غدیر و سخن نبی اسلام با این بیان که «من کنت مولا فهذا علی مولا»] یک مسئله‌ی مسلم تاریخی است، شبهه‌هایی که در معنای این جمله ذهن بعضی از نورسیدگان و نوکیسه‌های فکری و معرفتی امروزی می‌رسد، همان حرفهایی است که هزار سال است این حرفها مطرح بوده، جوابهای آنها به وسیله علمای بزرگ ما داده شده...».

ظاهراً مراد ایشان از «نورسیدگان و نوکیسه‌های فکری و معرفتی» دکتر سید علی اصغر غروی است؛ چرا که ایشان بود که در سال گذشته به همین مناسبت مقاله‌ای در روزنامه «بهار» انتشار داد و در آن تفسیری متفاوت از تفسیر رایج و عمومی شیعیان دوزاده امامی در باب غدیر و امامت و خلافت عرضه کرد و (البته به دلایل مختلف اعتقادی و به ویژه سیاسی) جنجالی عظیم آفرید و افراطیون جزم‌گرای مافیایی، که نه تنها هیچ متفکری را بر نمی‌تابند بلکه با هر نوع تفکر نو و دگراندیشی به سختی مقابله می‌کند و گاه تا حد تکفیر پیش می‌روند، با تمام قدرت و با توسل به تمام ابزارهای تبلیغاتی و اجرایی خود به سرکوبی دست زدند و حتی کسی چون آیت الله مکارم شیرازی (مرجعی که فتاوی‌اش ضد آزادی ایشان به تنهایی یک «رساله عملیه» حجیم می‌شود) با ابزار کارآمد دین و فتوا پای در میدان نهاده و در نهایت موجب توقیف روزنامه و بازداشت نویسنده مقاله شدند. غروی پس مدتی آزاد شد ولی در دادگاه رسانه محاکمه و به زندان محکوم شد و اکنون به جرم تفکر و قلم و تفسیری متمایز از تفسیر سنتی حاکم به سر می‌برد. هرچند غروی در این تفسیر تنها نیست و کثیری از محققان شیعی دیگر نیز همان نظر و یا نظری مشابه دارند ولی در هر حال چنین می‌نماید که، به احتمال بسیار زیاد، مراد



مقام رهبری دکتر غروی بوده است.

در این صورت، جای پرسش دارد که تعبیر «نوکیسه‌های فکری» به چه معناست؟ اولاً چرا و به چه دلیل از تعبیر نادرست و حداقل غیر بلیغ «نوکیسه» استفاده شده است؟ «کیسه» و «نوکیسه» از مصطلحات رایج در بازار است و از جنس ماده و پول و کاسبی و ترکیب این جمله با «فکر» و «معرفت»، که از جنس معنا و مفاهیم است، چندان بلیغ به نظر نمی‌رسد. استفاده از چنین ترکیبی برای شخصیتی که خود اهل ادب و بلاغت است، دور از انتظار می‌نماید. ثانیاً، اگر مراد این است که آقای غروی نوجوان است و یا در دانش نورسیده و نوآموحته، باز هر دو فرض نادرست و خلاف واقع است. چرا که غروی به سن فقط چند سالی از آقای خامنه‌ای کوچکتر است و از سوی دیگر به علم نیز غروی محقق با تجربه و با دانش اسلامی است که هم دکترای فلسفه اسلامی از دانشگاه بیروت دارد و هم در فقه و حدیث و تاریخ متبحر است و حداقل در قیاس با اقران حوزوی خود چیزی کم ندارد؛ در این صورت، نورسیده و نوکیسه به کلی دور از واقعیت است. بگذریم که غروی از بیت علم و فقاقت است و این البته بر فضل او می‌افزاید.

اما برسیم به اصل مطلب. این که ایشان فرموده‌اند «همان حرفه‌ایی است که هزار سال است که این حرفه‌ها مطرح بوده»، درست است، اما این بدان معناست که امروز دیگر کسی حق ندارد همان حرفه‌های ولو کهنه و قدیمی را مطرح کند؟ اگر جز این است، به چه دلیل و به چه جرمی روزنامه‌ای با انتشار همان حرفه‌های هزار ساله توقیف و نویسنده‌ای دستگیر و زندانی می‌شود؟ مگر قرار است که نویسنده‌ها فقط حرفه‌های تازه را منتشر کنند و نویسندگان صرفاً اندیشه‌های نو و بدیع بنویسند؟ مگر حرفه‌های شیعیان و از جمله سخنان خود ایشان در این سخنرانی، تازه است و بدیع؟ فرموده‌اند که «جوابهای آنها [شبهات] به وسیله علمای بزرگ ما داده شده»، این نیز درست است اما آیا این بدان معناست که جواب آن بزرگواران لزوماً درست بوده و مورد قبول همگان قرار گرفته است؟ ایشان و همه ما می‌دانیم که چنین نیست!

یک نمونه از رأی یک عالم و محقق شیعی غیر نوکیسه در باب خلافت و امامت

اما در این میان می‌خواهم به عنوان نمونه به نظر یک عالم و محقق شیعی به نام معاصر اشاره کنم که بر وفق معیارهای آقای خامنه‌ای ایشان نه تنها نمی‌تواند از مصادیق «نوکیسه‌ها» باشد بلکه او شخصیتی معتبر است و آقای خامنه‌ای نسبت به او ارادت دارد و کتاب او را معتبر و محققانه یافته و آن را در کمتر از نیم قرن قبل ترجمه کرده و به فارسی زبانان عرضه کرده است. این محقق معتبر شیخ راضی آل یاسین، از عالمان معاصر عراق و مؤلف کتاب «صلح الحسن» است که آقای خامنه‌ای آن را با عنوان «صلح امام حسن پرشکوه‌ترین نرمش قهرمانانه تاریخ» از متن عربی ترجمه کرده و در سال ۱۳۴۸ در تهران (به وسیله مؤسسه انتشارات آسیا) انتشار یافته است.

از قضا آل یاسین نظریه‌ای دارد که تقریباً همان نظری است که غروی ابراز کرده است. آل یاسین در فصلی با عنوان «عقیده یا حکومت» بحثی مبسوط در باب تمایز «خلافت» و «امامت» و تفاوت بین آن دو دارد و پس از تعریف این دو اصطلاح و تعیین مرزهای آنها، به انگیزه ایجاد تفاهم نظری و اتحاد عملی بین این دو برادر مسلمان، که دیری است به دشمنی کشیده شده است، نظریه‌ای را پیشنهاد می‌کند که به گمان وی رافع مشکل است و فصل الخطاب نثار عقیدتی شیعه و سنی. در این باب از خوانندگان می‌خواهم که تمام این فصل را بخوانند ولی در اینجا در حد وافی به مقصود گزیده‌ای نظریه پرداز آل یاسین را می‌آورم.

ایشان برای اصطلاح خلافت دو معنا قایل است:

«خلافت به معنای جانشینی سیاسی پیامبر که مبتنی بر بیعت و شورا و رضایت و رأی مردم است و خلافت به معنای رهبری عقیدتی و دینی و فقط آن کس نبی بزرگوار اسلام او را به نیابت و خلافت

به گفتهٔ درست ایشان، اهل سنت و جماعت پیرو نظر اول‌اند و شیعیان مدافع معنای دوم خلافت که در واقع همان امامت منصوب و منصوب است. آنگاه وی، ضمن این که هر دو نظریه «واقعیت» اند و غیر قابل انکار، برای ایجاد تفاهم بین این دو طایفه، از نظریه سومی دفاع می‌کند که به گمان ایشان حق است و منطبق با حقیقت دین اسلام و واقعیت تاریخ اسلام و تأمین‌کننده مصالح عمومی مسلمانان:

«ما اکنون در موضوع خلافت در نظر داریم نقطه مشترکی در میان واقعیت‌ها نشان دهیم، بی‌آن که کوچکترین دخل و تصرف و تحریفی در واقعیت بنماییم».

اینک دو واقعیت مورد اتفاق را از نظر می‌گذرانیم:

«یک واقعیت، عبارت است از خلافت به معنای اول یعنی همان سلطه و قدرت همگانی و عمومی پس از رحلت پیغمبر. این یک موضوع واقع شده (واقعیت) است که شیعه هم به وقوع آن اعتراف می‌کند و در بسیاری از آثار مترتب بر آن، آن را مستوجب مدح و ثنا نیز می‌داند. واقعیت دیگر عبارت است از خلافت به معنای دوم یعنی واسطه بودن میان امت و پیامبر در دین که این نیز به شهادت روایات صحیح که از طرق معتبر و غیر قابل‌خدا شده، امری مسلم و واقع شده است و سنی نیز بدان اعتراف می‌کند».

از آنجا که آل یاسین این باب را گشوده تا ماجرای صلح حسن و چگونگی و چرایی واگذاری خلافت از سوی امام حسن را مورد تحقیق و تحلیل قرار دهد، می‌نویسد:

«ما اینک در صدد بحث دربارهٔ یکی از افراد گروه و برگزیدهٔ خلفای منصوب (یعنی کسانی که پیغمبر به خلافت آنان تصریح کرده است) می‌باشیم. باید دانسته باشیم که خلافت شخص مورد بحث ما [حسن]، به نوعی بود که در تاریخ خلافت اسلامی، برای آن مشابهی نمی‌توان یافت. به این معنی که وی از روز وفات پدرش و از لحظه‌ای که مردم با او بیعت کردند، از خلافت به هر دو معنی به بهترین وجهی برخوردار بوده و خلیفه به هر دو صورت، بوده است. هم از نوع اولی ولی به انتخاب و هم خلیفه از نوع دوم و از راه نص و با عنوان امام».

بر اساس چنین اندیشه‌ای نویسنده در تحلیل معنای «تسلیم امر» حسن به معاویه، به این جمع بندی می‌رسد که:

«در این هنگام که سلسله‌ی حوادث جاری میان حسن و معاویه، امام حسن را به دوراهی «حکومت؟» یا عقیده؟» رسانیده بود، منظور از حکومت، همین سلطه و قدرتی بود که وی به موجب انتخاب مردم بدان نایل آمده بود، نه آن منصب و مقامی که مصدر و منشاء آن، انتخاب خدا و نصب و تعیین رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود. زیرا این منصب همچنان که گفتم در معرض تغییر و تبدیل قرار نمی‌گیرد و تابع چیزی جز امر و فرمان خدا نیست و فرمان خدا تغییرناپذیر است».

ایشان در ادامه این تحلیل و تفکیک، سخنی می‌گویند، که از وضوح بیشتری برخوردار است:

«اینجا مرحله باریکی از مراحل تاریخ اسلام است، یعنی مرحله تفکیک خلافت حقیقی از حکومت یا تفکیک دینی از سلطنت، تفکیک سلطه دنیوی از سلطه معنوی و روحی. این تفکیک به همین صورت ظاهرش، در آغاز کار افکار مسلمانان کاملاً بی‌سابقه و نامأنوس بود ولی به هر صورت این واقعیتی بود که اسلام تدریجاً بدان منتهی گشت و مسلمانان دانسته یا ندانسته، از روز رحلت پیغمبر بدان خو گرفتند و فقط فاصله‌های کوتاهی که مجموعاً قطره‌ای در دریای این قرن‌ها بیش نبودند از این وضع مستثنی بودند. صاحبان شرعی و قانونی خلافت هم بدین جهت در برابر این تفکیک تسلیم شدند و دم بر نیاوردند که تسلیم خود را یگانه وسیله‌ای اصلاحی می‌دیدند که با آن امکان کیان اسلامی محفوظ بماند. بگذار صریح‌تر سخن گفته و منظور خود را آشکارتر بیان نمایم: امام حسن در وضع خاص خود



با معاویه همان روشی را در پیش گرفت که پدرش امیرالمؤمنین در وضع خاص خود با ابوبکر و دو رفیقش آن را در پیش گرفته بود و این است معنای پاسخی که امام حسن به برادرش حسن داد، چنان که قبلاً گفتیم برادرش از وی پرسید: «چه موجب شد که خلافت را تسلیم کردی؟» و وی در پاسخ گفت: «همان چیزی که موجب شد پدرت پیش از من آن را تسلیم کرد».

چند پرسش

بگذریم که این نظریه آل یاسین از جهات مختلف دچار تناقض و ایراد است و از جمله با اندیشه کلامی رایج شیعی امامی در تعارض است (از قضا آقای خامنه‌ای نیز در پاورقی صفحات ۲۴۳-۲۴۴ تلویحاً وفق نظریه عمومی شیعی مبنی بر یکی بودن زعامت دینی و زعامت سیاسی امامان دوازده گانه از طریق نصب و نص نظریه مؤلف را رد کرده است) ولی آنچه اکنون می‌توان گفت این است که:

اولاً، از نظر آقای خامنه‌ای امروز (و نه البته خامنه‌ای پنجاه سال پیش) آل یاسین از زمره نوریگان و نوکیسه‌های فکری و معرفتی است؟

ثانیاً، چگونه است حرفی که یک عالم شیعی می‌زند و قدر می‌بیند و آقای خامنه‌ای کتاب او را چنان «جامع» و محققانه می‌بیند که پس از اطلاع از آن، از تألیف کتابی مستقل در باب صلح امام حسن، خودداری می‌کند (اشاره به مقدمه مترجم بر کتاب) ولی یک نویسنده محقق شیعی حی و حاضر، به خاطر بازگویی همان حرف، مجرم شناخته می‌شود و اکنون در زندان آقای خامنه‌ای است و ایشان با تحقیر او را «نوکیسه فکری» معرفی می‌کند؟

ثالثاً، اگر ماجرا این است که چنین تفکری طبق نظریه آقای خامنه‌ای رواج سکولاریسم است و در تعارض مسلم با اسلام و تشیع، پس باید خود امام علی و امام حسن را مقصر شناخت که به صراحت امر حکومت و خلافت را از امر دین جدا کردند و مشروعیت زعامت سیاسی را (طبق اسناد غیر قابل انکار در نهج البلاغه و منابع دیگر) یکسره به شورای مهاجر و انصار و رأی و نظر و رضایت مردم و نهادند و حداقل در زمان ما مقصر و مجرم شخصیتی چون راضی آل یاسین است که چنین نظریه‌ای را بر ساخته است! آیا جناب آقای خامنه‌ای خود، به دلیل ترجمه این کتاب به فارسی، در ایران راه سکولاریسم را هموار نکرده‌اند؟
ظاهراً ادب محکومیت و ادب حاکمیت با هم تفاوت دارند!